



فرشته باباخانی

روزی خواهد آمد  
که گم بشوم در لا به لای سیاهی  
آسمان چشمانت  
غرق بشوم در موج به موج زلف  
پریشانت  
لبخند بشوم در لب هایت  
بغض بشوم؛ خانه نشین در  
اعماق گلویت  
و در انتها تو شعر بشوی  
بنشین بر روی قلمم  
روی برگ کاغذ کاهی  
بنویسم از عین تا قاف عشق



عاطفه غلامزاده

از تمام تن گذشت صلات ظهر  
در حرکت برهنگی آفتاب پراند  
سایه را

چنگ زدم در عریانی تن  
تیغ های عصبی تا شاخه شاخه  
کردن موبرگ  
هر چه خواستم بخراشم تکه  
استخوانی ،

خیال تو بود تیر کشید  
پشت جمجمه ام  
آری  
غیاب تو بشارتی ست  
که منتشر شد از لامسه ی  
تن تا شکل بگیرد ابعاد تصور



مهدی زکی زاده

چشمانِ ترِ کوچه دلش منتظرِ توست  
بن بستِ غربیی که حیاطش گذرِ توست  
در سردترین موسمِ تنهاییِ خویش است  
لبریز زمستان شدنش از سفرِ توست  
برقامت دیوار دلم پنجره ای نیست  
در حسرت دیدارِ رخت، در بدرِ توست  
ایکاش قراری دگر این کوچه بگیرد  
چشمانِ براه از من و وقتش نظرِ توست  
مهتاب به شب پرسه ی دل سر نزد، اما  
بی خواب ترین کوچه ، امیدش سحرِ توست  
گلخنده بز، باغچه ی کوچه نمیرد  
گرمای بهارِ دل من از شررِ توست



حسین دلجو

آمدی سبزترین روز خدا آوردی  
عالمی شور جدا شعر جدا آوردی  
آمدی برکت دستان تو سرشارم کرد  
موج کارون من از چشمه صفا آوردی  
آمدی در شب من جلوه ناهید شدی  
از کجا عشق مرا تا به کجا آوردی  
پشت مزگان تو در بندم و با توسن عشق  
قفسم رنگ زدی نقش طلا آوردی  
فصل خرما پز میناب مگر آمده بود ؟  
که شراب رطبت هدیه ما آوردی  
عاقبت سعی وصفای تو مسلمانم کرد  
ای که از قبله ی اهواز خدا آوردی  
چشم تو قافیه ام داد که شاعربشوم  
ناز چشمان تو که راهنما آوردی



شاعر: عیسی سجادی  
مترجم: محمود شیربازو

انبار همتم پُراست  
از پَرهای مُرغان خوش خوان

که در آرزوی پرواز  
صید شدند

آه  
دانه های خیس خورده  
نفرین بر شما  
که اِزار صیاد شده اید  
The warehouse of my effort  
Is full of the feathers of  
Lovely good singing birds !

Which in wishing of the flight were hunted!

Ah

Curse on the soaked seeds  
which have been spreaded as a trap  
to hunt them !!



پاییز زن زیبای عاشقی است  
که پشت پنجره  
خزان آرزوهایش را  
به تماشا نشسته است

Fall is a beautiful woman in love  
Which is watching her autumn dreams  
Behind the window



شاعر: فرزانه اله یاری  
مترجم: محمود شیربازو



الهام هوشمند

کجاست مرز تعصب؟ به خون تپیده زمین  
میان داس و تبر ، آبرو مردد شد  
سر بریده با داس ، نماد پیروزیست؟  
گذشته عصر حجر، بی صدا نباید شد  
دل گرفت، عجب بغض دست و پاگیر است  
نمی شود که نگویم، نمی توان رد شد

نمی شود که نگویم، نمی توان رد شد  
از این هجوم جنایت که داغ ممتد شد  
چه می شود ته دنیا برای دخترکان  
خشونت که به جان ها رسید و بی حد شد  
کجاست منطق این غیرت و تب ناموس  
به چنگ دیو جهالت ، ره نفس سد شد

منتظر داستان و اشعار شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر  
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است  
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو